

# گزارش نهاد

سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در محور مقاومت

ارزیابی و پیشنهاد

موسسه علم و سیاست اشراق

زمستان ۱۳۹۶



بسم الله الرحمن الرحيم

در هر جمله، گزاره از نهاد خبر می دهد...

نهادهای حاکمیتی، مسائل حاکمیتی دارند. و در راس این مسائل، امر «سازمان دهی» قرار دارد. پس هر گفت و گوی سازنده ای با حاکمیت باید نظری به «سازمان دهی» داشته باشد. اما این گفت و گو باید از چه فرمی تبعیت کند؟ فرم گفت و گو با مردان سیاست و مدیران چه باید باشد؟ این فرم هر چه که هست، با آن چه که در گفتار دانشگاهی و گفت و گو در حوزه عمومی می بینیم، متفاوت است. «گزارش نهاد» تلاشی است برای تدارک این فرم.

# گزارش نهاد

سیاست های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در محور مقاومت

ارزیابی و پیشنهاد

موسسه علم و سیاست اشراق

موسسه علم و سیاست اشراق  
تهران، خیابان هنگام، خیابان طاهرخانی، پلاک ۱۰۰، واحد ۸.  
شماره تماس: ۰۸-۰۷۰-۶۶۰۳۶۱۳۷۷-۲۱  
[www.ScienceAndPolitics.net](http://www.ScienceAndPolitics.net)

مدیرمسئول: سیدعلی کشفی  
[Nahad@ScienceAndPolitics.net](mailto:Nahad@ScienceAndPolitics.net)

نویسنده مسئول: اباصالح تقی زاده طبری

به سفارش پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی  
زمستان ۱۳۹۶

## خلاصه اجرایی ۷

---

مقدمه/ بحران منطقه و تحلیل‌های ناکام ۹

توصیف مسئله/ بحران تعلق ۱۳

بحران تعلق و روند تضعیف نهادهای رسمی سرزمینی ۱۶

بحران تعلق و روند فراسرزمینی جذب مبارزان گروه‌های تکفیری ۱۷

گزینه‌های سیاستی ۲۱

سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی در نسبت با مردم ۲۱

سیاست‌های فرهنگی در نسبت با ساختارهای سیاسی و فرهنگی ۲۲

نتیجه‌گیری ۲۵

حمایت و تقویت «گروه‌های سرزمینی» ۲۶

باز کردن مسیر تنظیم سازوکارهای سیاسی پایدار در کشورهای بحران‌زده ۲۷

طرحی از گفتار سیاسی برای کشورهای بحران‌زده ۲۸





## خلاصه اجرایی

ما در اکثر صحنه‌های تحولات منطقه یا عملاً حاضریم و یا نام ما حاضر است و این یعنی اینکه چه بخواهیم و چه نخواهیم در ساختن آینده منطقه مشارکت داریم. کارها، اقدامات و برنامه‌های امروز ما در کشورهای منطقه، هرچند کوچک و روزمره باشد، آینده این کشورها را رقم خواهد زد. ما امروز در اتاق‌های تصمیم‌گیری عراق و سوریه و لبنان، حضور داریم و سخن‌مان برای بحرین و یمن الهام‌بخش است. اگر این موقعیت خطر را درک نکنیم و «روزمرگی سیاسی» در پیش گیریم، هم فرصت امروز و هم فرصت فردا از دست می‌رود. هوشمندی امروز ما در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی می‌تواند آینده منطقه را، که از خاکستر امروز سربر خواهد آورد، تضمین کند. ما می‌توانیم آینده‌ای بسازیم که در آن کشورهای جبهه مقاومت، کشورهای قوی و دارای ساختار حکومتی، فرهنگی و اقتصادی محکم باشند و همچنین می‌توانیم آینده‌ای برای جبهه مقاومت بسازیم از کشورهای ضعیف و همواره محتاج به حمایت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی. البته در یک نگاه بدبینانه هم عملکرد ما می‌تواند این کشورها را از جبهه مقاومت خارج کرده و به کشورهای خنثی و یا حتی دشمن تبدیل کند. پرسش این است که ما چگونه می‌توانیم در آینده منطقه مشارکت کنیم؟ چه سیاست‌هایی در پیش بگیریم که محور مقاومت به پایداری و ثبات برسد و بتواند فعالانه جریان‌سازی کند؟

منطقه‌ای که امروز با آن مواجهیم نظم سابقش را وانهاده است و وضعی سردرگم دارد. امروز کسی به آسانی نمی‌تواند تحولات را معنی کند؛ نمی‌تواند مطمئن باشد که رویدادهایی که پشت سر هم می‌آیند در جهت منافع اوست یا آنکه باید در شمار تهدیدهایش گذاشت. منشأ التهاب هم به سادگی روشن نیست؛ آشفتگی در فهم خود را در «آشفتگی‌های راهبردی» کشورها نشان می‌دهد؛ گویا کشورها بیشتر در سیاست خارجی خود روزمرگی می‌کنند تا راهبردی پایدار و لااقل میان مدت برای خود داشته باشند. اما از طرف دیگر، شکل این بحران‌ها گویای شباهتی میان آنهاست. در همه این بحران‌ها مثلاً در عراق، سوریه، بحرین، یمن و حتی لبنان، کارایی و قدرت دولت‌ها به چالش کشیده می‌شود، سخن از تجزیه کشورها مطرح می‌شود و همواره در گوشه و کنار سخن از سربرآوردن یک گروه تروریستی جدید است. اخبار مختلف بحران منطقه می‌تواند ذیل این عناوین قرار گیرد و همین ما را بر آن می‌دارد که بر این فرض خطر کنیم که گویا در بطن همه این بحران‌ها چیزی وجود دارد که بحران‌های متکثر و پیش‌بینی‌ناپذیر منطقه را به پیش می‌برد. به عبارت دیگر، پیامدهای مشابه بحران‌های منطقه خبر از نیرویی پنهان دارد که سمت و سوی بحران‌ها را معلوم می‌کند. فهم این نیروی درونی باید کار ما در این متن سیاستی باشد تا از خلال پیگیری آن بتوانیم اولاً این بحران‌ها را معنی کنیم و ثانیاً جهتی به نقش و کنش‌مان در منطقه دهیم.

سیاست‌های فرهنگی ما در منطقه، همانطور که خواهد آمد، باید متأثر از «بحران تعلق» پی‌ریزی شود. بحران تعلق به ما نشان می‌دهد که چگونه ملت‌ها از هم می‌پاشند و چگونه نیروهای مخرب تولید می‌شوند؛ چگونه دولت‌ها از ملت‌ها جدا می‌شوند و ساختارها سست می‌گردند. ما به واسطه این تحلیل می‌توانیم بفهمیم که در تشکیل گروه‌های سازماندهی‌شده مردمی همچون حشدالشعبی چقدر موفق بوده‌ایم و چقدر در بی‌توجهی به ساختارسازی در این کشورها خطا کردیم و می‌کنیم. بحثی که ما در این متن سیاستی خواهیم داشت از نقد تحلیل‌های مرسوم شروع می‌شود و با طرح بحران تعلق، به عنوان نیروی پیش‌برنده بحران‌های منطقه، به بررسی گزینه‌های سیاستی جمهوری اسلامی می‌رسد. خواهیم گفت که سیاست‌های فرهنگی ما در قبال کشورهای محور مقاومت، از طرفی در نسبت با مردم قابل بررسی است و از طرفی در نسبت با ساختارهای سیاسی و فرهنگی. جمهوری اسلامی گروه‌های مردمی را با طرح گفتار مقاومت، توانمند ساخت اما کمتر به ساختارهای فرهنگی و سیاسی این کشورها توجه نمود. در آخر هم سه پیشنهاد راهبردی ارائه خواهیم داد که از طرفی متوجه کیفیت حمایت ما از گروه‌های غیردولتی در منطقه است و از طرف دیگر به روندها و ساختارهای بحران‌زده این کشورها می‌پردازد و نهایتاً به طرح و بسط گفتار مقاومت همچون خونی در رگ‌های این ملت‌ها توجه می‌کند.

## مقدمه

### بحران منطقه و تحلیل‌های ناکام

بحران هرچقدر پیچیده‌تر و با ابعاد گسترده‌تر باشد، پژوهشگر را بیشتر به سمت مطالعات بنیادین می‌کشاند. گویا چارچوب‌های نظری و تحلیلی موجود را باید رها کرد و به طرح تازه‌ای رسید. بحران منطقه خاورمیانه هم از این حیث ویژه است. هرچند تحلیلگران و کارشناسان عوامل مختلفی را برای این بحران سیاسی و فرهنگی برشمرده‌اند اما به نظر، همه آنها با توجه به ابعاد مختلف بحران نابسند است. این بحران با توجه به اینکه کشورهای محور مقاومت را هم دربرگرفته است باید مورد توجه جمهوری اسلامی قرار بگیرد تا از خلال تحلیل و فهم عمیق آن به طرح سیاست‌های متناسب دست بزند. در اینجا لازم است اشاره کوتاهی به تحلیل‌های موجود داشته باشیم و بعد از نشان دادن نابسندگی‌شان، به توصیف تازه‌ای از مسئله برسیم.

**نخست: فقر و محرومیت.** می‌دانیم کشورهای منطقه ما به لحاظ اقتصادی (فقر) و به لحاظ اجتماعی (محرومیت) مشکلات گسترده‌ای دارند. مثلاً در دو مورد عراق و سوریه هر دوی این عوامل به روشنی وجود داشته است. دولت نوری المالکی، آنگونه که مشهور است، کمتر به گروه‌های سنی نقش می‌داده است و دولت علوی حافظ اسد از زمان به‌دست‌گرفتن قدرت در سوریه در سال ۱۹۷۱، نقش گسترده‌ای به علویان داد و موقعیت

بحران گروه‌های  
تکفیری نه مسئله  
تبعیض دارد نه فقر. اولاً  
ایده‌های فراملی دارند،  
ثانیاً درست برخلاف  
شورش‌های برآمده  
از فقر و محرومیت،  
کمتر ناراضیان از فقر  
و محرومیت را جذب  
می‌کنند.

این اقلیت در سوریه را مرکزی نمود. این محرومیت و تبعیض، البته همراه شکاف‌های اقتصادی و کاهش کیفیت خدمات عمومی بود[۱].

فقر و محرومیت، هرچند عامل مهمی در بحران‌های منطقه ماست و نمی‌توان نسبت به آن بی‌توجه بود، اما نکته اساسی آن است که این عامل چه ارتباطی در صحنه تحولات منطقه با بحران‌های منطقه دارد. ما در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی همواره با گروه‌هایی روبه‌رو بوده‌ایم که به دلیل مسائل اقتصادی دست به قیام می‌زده‌اند. جنبش‌های موسوم به «شورش نان» از این گونه‌اند. ما ویژگی این جنبش‌ها و قیام‌ها را می‌شناسیم؛ مطالبات اقتصادی دارند و در نمونه‌های پیشرفته‌شان خواستار تغییر ساختار سیاسی به جهت تأمین پایدار مطالباتشان می‌شوند. با این توضیح باید از خود پرسیم که کدام یک از گروه‌های تروریستی منطقه ما مطالبات اقتصادی و سیاسی معطوف به بهبود زندگی معیشتی مردم دارند و کدام‌شان نیروهایشان را از محرومین جذب می‌کنند؟ یک گروه تکفیری مسئله‌اش نه فقر است و نه تبعیض. آنها اساساً مطالباتی اقتصادی و معیشتی و حتی ساختاری ندارند. اولاً ایده‌های فراملی دارند، ثانیاً درست برخلاف شورش‌های برآمده از فقر و محرومیت، کمتر ناراضیان از فقر و محرومیت را جذب می‌کنند. تکفیری‌ها جنگجویان بومی کمی دارند و بیشتر مبارزان‌شان از جاهای دیگر آمده‌اند.

مداخله خارجی در نسبت با چه عاملی نقش ایفا می‌کند؟ این بار در منطقه ما، چه چیزی زمینه را برای مداخله فراهم کرده است و از آن به عنوان عاملی تسهیل‌گر بهره می‌برد؟

**دوم: مداخلات خارجی.** دولت‌های بحرانی منطقه معمولاً کانون بحران را مداخلات خارجی می‌دانند. بر این اساس، آنها قربانی بازی‌های سیاسی قدرت‌های بزرگ شده‌اند. این دلیل مویدات زیادی هم دارد، مثلاً وقتی ارتباط مالی و نظامی گروه‌های تروریستی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای یا منطقه‌ای کشف می‌شود و یا به صورت آشکارتر، این قدرت‌ها در روند صلح و ثبات سنگ اندازی می‌کنند و موانعی برای حل بحران پیش‌رو قرار می‌دهند.

اهمیت این عامل بر کسی پوشیده نیست. در منطقه ما به لحاظ تاریخی همواره قدرت‌های بزرگ منافع داشته‌اند و به جهت همان منافع، نقش مؤثری در تحولات سیاسی ایفا می‌کنند. اما نکته مهم در اینجا این است که این مداخلات مشخصاً چه نسبتی با بحران کنونی منطقه ما دارد؟

این منطقه همواره بحرانی بوده است و همواره مداخله خارجی نیز در آن جریان داشته است و لااقل تا مدت معلومی جریان هم خواهد داشت اما پرسش این است که امروز چه اتفاق جدیدی در منطقه ما افتاده است که بحران‌ها به این شکل بروز می‌یابند؛ شکل بحران‌هایی که ما امروز می‌بینیم و مثلاً صورت گروه‌های تروریستی که عمل

می‌کنند بسیار متفاوت شده است. این تفاوت‌ها ریشه در کجا دارد؟ درست است که مداخله خارجی در کار است اما این مداخله در نسبت با چه نیرویی، چنین بحران‌هایی را ساخته است؟ این بار در منطقه ما، چه چیزی زمینه را برای مداخله فراهم کرده است و از آن به عنوان عاملی تسهیل‌گر بهره می‌برد؟ بدون توجه به آن مسئله کانونی که ما به دنبال آنیم، نحوه تأثیرگذاری عامل مداخله خارجی هم معلوم نمی‌شود.

**سوم: دولت‌های استبدادی.** بسیاری از جامعه‌شناسان که بیشتر به عوامل داخلی در بحران‌ها توجه می‌کنند، استبداد و فقدان دموکراسی را مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین عامل مؤثر در تحولات منطقه می‌دانند. در نظر آن‌ها، حکومت استبدادی، ساختارها را از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد نهادهای باثبات شکل بگیرد. جامعه مدنی هم بالتبع هیچ شانس برای رشد و اثرگذاری ندارد. چنین جامعه‌ای در مرز فروپاشی است، خصوصاً اگر طبقه متوسط و تحصیل‌کرده در آن افزایش یابد.

کشوری که ساختارهای باثبات ندارد، در خطر گسیختگی قرار دارد. این حکم درستی است. اما بحران منطقه ما زمانی خود را نشان داد که این دولت‌ها فروپاشیدند و حکومت خود را از دست دادند. معلوم است که وضع این کشورها پس از بحران ریشه در مناسبات و شرایط قبل از آن دارد اما در هر صورت مدل استبداد، گویا در بعضی نمونه‌ها خود برآمده از وضعیت عینی این کشورها بود. به عبارت دیگر، استبداد، جلوی فروپاشی را با افزایش بی‌حد و حصر قدرت مرکزی می‌گرفت. مثلاً در عراق می‌توان این تحلیل را صادق دانست. پس از سقوط صدام بود که عراق متحد با چالش مواجه شد. در اینجا هم می‌بینیم یا عامل استبداد خود به تنهایی نمی‌توانسته بحران‌های کنونی را فراهم آورد و یا با فاصله‌ای به بحران‌های جاری دامن زده است.

**چهارم: گروه‌های تروریستی.** برای عموم مردم منطقه، بحران‌های جاری ریشه در گروه‌های تروریستی و تکفیری دارد که بی‌شرمانه جنایت می‌کنند و برای رسیدن به اهداف‌شان دست به هر کاری می‌زنند.

این عامل، از طرفی از عوامل بالا مشخص‌تر و عینی‌تر است. چراکه تنها عاملی است که خاص تحولات اخیر منطقه ماست. گروه‌هایی همچون داعش یا النصرة مانند القاعده و طالبان نیستند. همه از این گروه‌ها که ویژگی‌های متفاوتی با گروه‌های تکفیری سلف خود در جذب نیرو و در اهداف عملیاتی دارند، عمیقاً در هراس افتاده بودند. اما از طرف دیگر، مشخص است که این عامل، که به واقع ظهوری منحصربه‌فرد در تحولات و بحران‌های کنونی منطقه داشته است خود باید برآمده از نیرویی دیگر باشد. بنابراین،

کشوری که ساختارهای باثبات ندارد، در خطر گسیختگی قرار دارد. مدل استبداد، گویا برآمده از وضعیت عینی این کشورها بود. به عبارت دیگر، استبداد، جلوی فروپاشی را با افزایش بی‌حد و حصر قدرت مرکزی می‌گرفت.

پرسش مهم این است که چه چیزی این نوع تکفیری‌گری را ممکن کرده است؟ عوامل مهمی که در بالا برشمردیم، درعین اهمیت و مدخلیت، هنوز کافی نیستند تا بحران منطقه ما را نشان دهند؛ هنوز نمی‌توانند بگویند که چه چیزی بحران‌های این منطقه را به پیش می‌راند و همچنان می‌تواند بحران خلق کند. حالا زمان آن رسیده است که در طرح آن نیروی درونی که همه این بحران‌ها را ذیل خود به صورت جدید درآورده است خطر کنیم.

گروه‌هایی همچون داعش یا النصره مانند القاعده و طالبان نیستند. مشخص است که این عامل خود باید برآمده از نیرویی دیگر باشد. بنابراین، پرسش مهم این است که چه چیزی این نوع تکفیری‌گری را ممکن کرده است؟

## توصیف مسئله: بحران تعلق

خصلت جهان ما از دست دادن تعلق است و این نه در منطقه ما که در همه جهان امکاناتی را پیش رو قرار داده است. این موضوع مهم‌ترین چیزی است که جمهوری اسلامی در سیاست‌های فرهنگی خود در منطقه، خصوصاً در نسبت با کشورهای محور مقاومت، باید مورد توجه قرار دهد. بحران تعلق، به معنی کنده شدن افراد از تاریخ و سرزمین‌شان و از دست رفتن گفتار سیاسی است. بحران تعلق، بیش از هر چیز خود را در نسبت با «سرزمین» نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، هرچند رفع تعلق در ساحت زندگی خانوادگی و شهروندی هم قابل طرح و پیگیری است اما بیشتر خود را در نسبت با سرزمین آشکار می‌کند.

اکنون ما در آستانه جهانی قرار گرفته‌ایم که در آن معنی سرزمین کم‌رنگ می‌شود و سیاست، گرمای خود را از دست می‌دهد. اپللو و روستو آن را «سیاست دلسردی» نامیده‌اند. دولت، نهادی عجین شده با سرزمین نیست، بلکه صرفاً نهادی مدیریتی برای رتق و فتق امور است: «شهروندان در دولت‌های مدیریتی اکثراً از فرایندهای سیاسی دلسرد شده‌اند زیرا هرچند سعی می‌شود هویت سیاسی آنها در چارچوب دولت ملی تعریف شود ولی تصمیمات واقعی نه در حوزه سیاسی بلکه در حوزه بوروکراسی اداری و توسط مدیران

مهم‌ترین چیزی که  
جمهوری اسلامی در  
سیاست‌های فرهنگی خود  
در منطقه، خصوصاً در نسبت  
با کشورهای محور مقاومت،  
باید مورد توجه قرار دهد،  
بحران تعلق، به معنی  
کنده شدن افراد از تاریخ و  
سرزمین‌شان و از دست رفتن  
گفتار سیاسی است.



غیرمنتخب گرفته می‌شود» [۲]. وجه ملی بودن دولت، که آن را در نسبت با یک ملت و سرزمین قرار می‌دهد، به نفع وجه مدیریتی آن کم‌رنگ شده است. گفتار سیاسی که مرزهای یک ملت و سرزمین را تشکیل می‌داد و سیاست‌مداران را مسئول می‌نمود، امروز بی‌اهمیت خوانده می‌شود؛ یک دولت دیگر کاری به سرزمینش، از آن جهت که سرزمین متفاوتی با مرزهای ارزشی و جغرافیایی مشخصی است، ندارد؛ همه دولت‌ها یک جور عمل می‌کنند و کمتر پیگیر سخنی سیاسی درباره معنی روابط و تعاملات هستند: «دولت که رابطه کامل خود را با سرزمین از دست داده است دیگر نمی‌تواند خود را بازنمودی از مردمی متفاوت با مردم دیگر دولت‌ها معرفی کند. ایدئولوژی جهان‌باور که الهام‌بخش سازمان‌های بین‌المللی هستند و شیوه‌های مختلف همکاری دولت‌ها برای مدیریت سرمایه‌داری جهانی، باعث متزلزل شدن اختیارات بوروکراتیک و مدیریتی دولت شده‌اند که در گذشته پایه آنها مفهوم مردم بود. از این رو هرچند بر قدرت دولت افزوده شده ولی سیاست روزبه‌روز بی‌ارزش‌تر می‌شود» [۳]. دولت‌ها بیشتر از آنکه بسته به سرزمین خود باشند، بسته به نظام جهانی شده‌اند. آنها با اینکه هم‌چنان در صحنه سیاست نیرومندند، اما امروز کمتر به تفاوت‌هایی که ضامن هویت مستقل‌شان است فکر می‌کنند و همین تمهیدگر زوال‌شان شده است؛ «زوال هویت سرزمینی به عنوان چارچوب فضایی-مکانی سیاست، اساس این پارادوکس است. دولت که رابطه نسبتاً بی‌همتای خود با سرزمین را از دست داده است دیگر به راحتی قادر نیست خود را به عنوان بازنمود مردمی متفاوت و هویتی متفاوت بنمایاند» [۴]. به همین جهت است که در این جهان، فضا برای دولت سرزمینی تنگ می‌شود؛ دولت سرزمینی در نهایت ذیل «سلطه دولت خاصی» قرار دارد، با تصمیم سیاست‌مداران «کنترل» می‌شود، «گفتار سیاسی غالبی دارد» و با «هنجارهای فعالیت و عملکرد» مشخص شده است (۵).

سرزمین، تعلق میان دولت و ملت به وجود می‌آورد؛ ملت را هم‌بسته و دولت‌مند می‌کند و دولت را ریشه‌دار و ملت‌مند. ملت، زمانی معنای ملت دارد که ذیل حاکمیتی واحد و حکومتی باشد؛ اینکه عده‌ای در کنار هم زندگی کنند برای ملت بودن کافی نیست.

سرزمین، تعلق میان دولت و ملت به وجود می‌آورد؛ ملت را هم‌بسته و دولت‌مند می‌کند و دولت را ریشه‌دار و ملت‌مند. ملت، زمانی معنای ملت دارد که ذیل حاکمیتی واحد و حکومتی باشد؛ اینکه عده‌ای در کنار هم زندگی کنند برای ملت بودن کافی نیست. اساساً ملت چیزی نیست جز «گروهی خاص از مردم دارای حاکمیت که از دیگر مردمان خاص برخوردار از حاکمیت متمایزند و حس همبستگی، فرهنگ، زبان، مذهب و خاستگاه جغرافیایی مشترک آنها را به هم وابسته می‌سازد» [۶]. این وابستگی، همان تعلق است. دقت کنید که این تعریف، صرفاً تعریفی برای ملت نیست، بلکه هم‌زمان توضیحی درباره حکومت هم هست؛ دولت هم نمی‌تواند بی‌ملت باشد. همانطور که یک ملت با یک دولت، «یک ملت» می‌شود، یک دولت هم با یک ملت، «یک دولت»



می‌شود. هم‌بستگی یک ملت با هم و با دولت‌شان در فرهنگ، زبان، تاریخ و قلمروشان، آنها را صاحب سرزمین می‌کند. سرزمین، همه این‌هاست و آن چیزی است که معنای تعلق داشتن است.

براساس آنچه گفته شد می‌توان بحران خاورمیانه را هم فهمید. روند فروپاشی دولت‌ها و ملت‌ها در خاورمیانه مقارن از قدرت افتادن ایده دولت-ملت در عصر ماست و این خود برآمده از بحران تعلق است. در جهان ما چنین وضعی ممکن شده است که دولت‌ها از ملت‌ها جدا افتند (دولت بی‌ملت) و ملت‌ها نیز خود را ذیل دولت‌ها تعریف نکنند (ملت بی‌دولت). هرچند که فروپاشی دولت و ملت در خاورمیانه در پی تحولات و دلایلی که در کشورهای عربی رخ داد، اما این دلایل به واسطه همراه شدن با این وضعیت عام، به این مرحله رسیده است.

توجه عمیق ما به بحران دولت و ملت نشان می‌دهد که ما در چه شرایطی قرار گرفته‌ایم و چگونه این بحران‌ها در هم بافته شده‌اند و با هم از اتفاقی در صحنه سیاست و قدرت سخن می‌گویند. کمی اگر دقت کنیم و پیگیر خبرهای منطقه باشیم، می‌بینیم که دولت-ملت‌ها، پایداری خود را از دست داده‌اند و مرزها کمتر اهمیت دارند. امروز اگر جنگی هست، در مرزها اتفاق نمی‌افتد. آشفتگی در قلب دولت‌ها و در قلب ملت‌ها افتاده است و معنی‌شان را می‌گیرد؛ امروز ملت سوریه، چگونه می‌تواند «ملت» سوریه باشد، وقتی معنی باهم بودنشان از دست می‌رود. همچنین ما با بحران دولت‌ها مواجهیم که پیش از آن سراغ نداشتیم؛ دولت‌هایی را ما امروز می‌بینیم که با اینکه در مسند قدرت نشسته‌اند، معلوم نیست بر چه ملتی حکم می‌رانند؛ ملت‌هاشان را از دست داده‌اند؛ این ملت‌ها دیگر با این دولت‌ها نمی‌جوشند. ما امروز با مردمی در منطقه خود مواجهیم که اصل داشتن سرزمین را بی‌اعتبار کرده‌اند؛ پاسپورت‌های خود را در جلوی دوربین پاره می‌کنند. این «بی‌میهنی»، که پیوستگی درونی با بحران‌های ملت و دولت دارد، هرگونه تعلق را از این مردمان گرفته است؛ کسی که جایی نداشته باشد که به آن «تعلق» داشته باشد و به آن برگردد، معلوم است که با خشونت به جلو می‌رود و نابود می‌کند. این بی‌میهنی برخلاف انتظار تنها برای اعضای گروه‌های تکفیری نیست که در منطقه به وجود آمده‌اند، بلکه همان‌طور که در طرح بحران ملت و دولت اشارتی کردیم، وضعی است که مردم منطقه هم در آن افتاده‌اند.

در جهانی که ایده سرزمین در بحران افتاده باشد، نیروهای آزاد شده به هرکجا می‌روند و هرکاری می‌کنند؛ سرمایه‌های بی‌سرزمین می‌روند و گروه‌هایی هرجایی را تجهیز می‌کنند تا بیشتر و بیشتر معنی تعلق را مخدوش کنند. این جا دیگر مسئله منحصر به

اگر پیگیر خبرهای منطقه باشیم، می‌بینیم که دولت-ملت‌ها، پایداری خود را از دست داده‌اند و مرزها کمتر اهمیت دارند. امروز اگر جنگی هست، در مرزها اتفاق نمی‌افتد. آشفتگی در قلب دولت‌ها و در قلب ملت‌ها افتاده است و معنی‌شان را می‌گیرد.

خاورمیانه و جریان اسلام‌گرایی نمی‌شود، همه جهان درگیر این بحران‌اند. در جهان امروز که سیاست گرمای تعلق را از دست داده است و دیگر گفتاری مستقل از اقتصاد ندارد، انسان‌ها پیوند سرزمینی خود را از دست می‌دهند، سرمایه‌ها رها می‌شوند و به هرجایی که بشود می‌روند، همبستگی و اشتراک تاریخی کم‌قوت می‌شود و مبارزه به جای آنکه در مرزها و بین ملت‌ها و دولت‌ها باشد، درون مرزها و در میان ملت‌هاست. اینک امکان چنین جهانی فراروی ما باز شده است و ما با نیروی برآمده از این بحران درگیریم.

اما در اینجا مختصراً به دو مورد اشاره می‌کنیم که اثر بحران تعلق را به خوبی نشان می‌دهند: الف، روند تضعیف نهادهای رسمی سرزمینی و ب، روند فراسرزمینی جذب مبارزان گروه‌های تکفیری.

### الف: بحران تعلق و روند تضعیف نهادهای رسمی سرزمینی

سرزمین داشتن، موجب شکل‌گیری نهاد می‌شود. درواقع، از آنجا که سرزمین مرزی دارد و باید سامانی پیدا کند و قواعدی برای ثبات و نظم داشته باشد، روی به تأسیس نهادهایی می‌آورد که این نهادها با پایداری خود، شکل نظم و ثبات را در یک سرزمین مشخص می‌کنند. این نهادهای رسمی و پایدار، وظایفی مشخص دارند و حوزه نفوذ و عمل‌شان بر طبق قانون سرزمین مشخص است. وقتی تعلق از دست رود، نهادهای رسمی هم نمی‌توانند قدرت داشته باشند و مرجعیت خود را از دست می‌دهند. در اینجا تلاش می‌کنیم کمی مشخص‌تر به چند مورد از بحران در وضع نهادهای رسمی اشاره کنیم.

نهادهای رسمی سیاسی در منطقه ما قدرت‌شان را از دست داده‌اند. امروز نهادهای غیررسمی سیاسی بیشتر درباره امور منطقه تصمیم‌گیری می‌کنند و اساساً بهتر هم می‌توانند عمل کنند. دستگاه سیاست خارجی کشورهای منطقه، قدرتی در پیشبرد امور ندارند.

**نخست: وضع نهادهای رسمی سیاسی.** نهادهای رسمی سیاسی در منطقه ما قدرت‌شان را از دست داده‌اند. امروز نهادهای غیررسمی سیاسی بیشتر درباره امور منطقه تصمیم‌گیری می‌کنند و اساساً بهتر هم می‌توانند عمل کنند. دستگاه سیاست خارجی کشورهای منطقه، قدرتی در پیشبرد امور ندارند. این نهادهای غیررسمی هستند که کار سیاسی می‌کنند و می‌توانند تصمیم بگیرند. امور آنقدر تکثر یافته‌اند و سیال شده‌اند که دستگاه‌های رسمی، امکان مواجهه با آن را ندارند. درون واقعیت‌های خاصی که در نبردهای منطقه رقم می‌خورد است که معلوم می‌شود، دوست و دشمن کیست؛ یا به عبارت بهتر، دوستت کجا دوستت است و کجا دشمنت. درون لحظات متکثر میدان است که باید تصمیم‌ها گرفته شود؛ کجا باید عقب نشست و کجا باید ائتلاف کرد و کجا باید ضربه‌شست نشان داد. دستگاه‌های رسمی، تنها می‌توانند موضوعات بزرگ و کلان را ببینند و تدبیر کنند اما در منطقه بحرانی ما چنین موضوعاتی کمتر وجود دارد. همه چیز خرد و متکثر است و صرفاً

باید با حضور در میانه میدان تصمیمی را اتخاذ کرد، تصمیمی که ممکن است به زودی تغییر کند.

**دوم: وضع نهادهای رسمی نظامی.** مسئله مهم این است که وقتی سرزمین از اهمیت بیفتد، چگونه ارتش سرزمینی می‌تواند از سرزمین مراقبت کند. روشن است که قدرت ارتش‌های منطقه به شدت تضعیف شده است. نگاه کنید به کشورهای عراق در منطقه که ارتش‌های قوی و منظمی داشتند. سوریه و عراق در زمانی نه چندان دور، ارتش‌هایی داشتند که کشورهای منطقه را در هراس انداخته بودند. اما امروز این ارتش‌ها به چه کار کشورهاشان می‌آیند. ارتش عراق فروپاشید و با تمام تجربه‌ای که داشت نتوانست در برابر داعش کار مهمی از پیش ببرد. البته این به آن معنا نیست که نیروی نظامی عراق در برابر داعش هیچ پیروزی نداشته است، موضوع این است که حتی موفقیت‌های عراق هم در جنگ، پس از آن ممکن شد که فهمیدند که با ارتش رسمی خود نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و «حشدالشعبی» را با اشاره ایران تاسیس کردند. آوردن نیروهای مردمی به صحنه نبرد، به همراه تغییر در شیوه جنگیدن، عراق را در موقعیت بهتری در جنگ قرار داد. چرا که فهمیده بود در جنگی که امروز در منطقه ما به راه افتاده، نمی‌توان با شیوه‌های کلاسیک جنگید. امروز جنگ‌ها وضعی پیدا کرده‌اند که با ارتشی منظم و مکانیزه نمی‌توان در آن حضور پیدا کرد و پیروز شد.

**سوم: وضع نهادهای رسمی رسانه‌ای.** رسانه‌های رسمی نیز امروز قدرت خود را از دست داده‌اند. قدرت رسانه‌ای امروز نه در بنگاه‌های بزرگ خبری که در شبکه‌های اجتماعی و صفحات شخصی کاربران است. پیش از این، خبر، نهادی داشت و این نهادها بودند که گزاره‌ای خبری را معتبر می‌کردند. اما امروز این مرجعیت از دست رفته است. هر اتاق، مرکز جهان است و می‌تواند خبری تولید کند و سمت‌وسو به جهان ما دهد. حتی رسانه‌های بزرگ هم دنبال این شبکه‌های اجتماعی افتاده‌اند و تلاش می‌کنند خود را به آن‌ها نزدیک کنند.

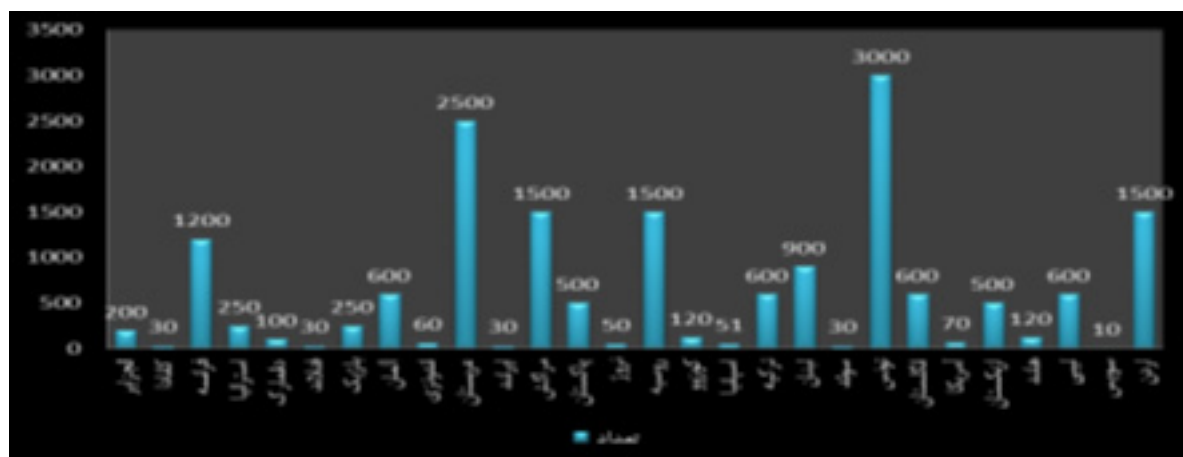
روشن است که قدرت  
ارتش‌های منطقه به شدت  
تضعیف شده است. سوریه و  
عراق در زمانی نه چندان  
دور، ارتش‌هایی داشتند  
که کشورهای منطقه را در  
هراس انداخته بودند. اما  
امروز این ارتش‌ها به چه کار  
کشورهاشان می‌آیند.

## ب: بحران تعلق و روند فراسرزمینی جذب مبارزان گروه‌های تکفیری

یکی از نقاطی که به خوبی بحران تعلق و نیروی مؤثر آن در بحران‌های منطقه را نشان می‌دهد، بررسی روند جذب مبارزان گروه‌های تروریستی، خصوصاً شهروندان اروپایی است. در اینجا در جهت بسط همین نقطه تلاش خواهیم کرد. همانطور که معلوم خواهد شد برخلاف ادعا، این شهروندان نه محرومیت کشیده‌اند و نه هویت

سرکوب شده دارند. آنها تعلق از دست داده‌اند و بنابراین هرکاری می‌توانند بکنند. ترکیب اعضای گروه‌های تکفیری ویژگی غیربومی آنها را نشان می‌دهد. در فوریه ۲۰۱۵ انجمن اطلاعاتی امریکا اعلام کرد که بیش از ۲۰ هزار جنگجوی خارجی از سال ۲۰۱۱ به عراق و سوریه مسافرت کرده‌اند. رییس مرکز ضدتروریسم امریکا، راسموسن، هم بیان داشت که تعداد اعضای این جنگجویان بی‌سابقه است و هم‌چنان در حال افزایش است [۷]. مرکز بین‌المللی مطالعات افراط‌گرایی هم اعلام نمود تا سال ۲۰۱۵ حدود چهار هزار شهروند اروپای غربی جذب گروه داعش شده‌اند، که این تعداد دو برابر آماری است که در سال ۲۰۱۳ گرفته شده است [۸]. البته حضور اتباع بیگانه در گروه‌های تروریستی مسئله جدیدی نیست. جنگجویان خارجی در جنگ‌های بالکان و افغانستان هم حضور داشته‌اند. اما آنچه در بحران اخیر منطقه، خصوصاً در عراق و سوریه، اتفاق افتاده است چیزی فراتر از یک مشارکت ساده است، به‌گونه‌ای که برخلاف حضور کم‌رنگ ۱ تا ۱۵ درصد آنها در مخاصمات پیشین، این مشارکت در سوریه بر مبنای بعضی تخمین‌ها به حدود ۵۰ درصد به بالا می‌رسد. جدول زیر برآورد تقریبی جنگجویان خارجی در سوریه تا سال ۲۰۱۴ را به تفکیک کشورها نشان می‌دهد [۹]:

این تصور که فرآیندی محکم و جدی به نام افراطی‌گری وجود دارد، اشتباه است. چیزی که شما می‌بینید این است که جوانانی باورهای افراطی را می‌پذیرند اما با فرآیند مشابهی که ممکن بود هر باوری را بپذیرند. این فرآیند معمولاً در گفت‌وگو با یک دوست شروع می‌شود.



اما بیایید ببینیم که این افراد، خصوصاً اروپایی‌ها، به چه دلیل جذب گروه‌های تکفیری و به‌ویژه داعش شده‌اند. مارک زگمان، افسر پیشین عملیات سیا و مشاور فعلی دولت ایالات متحده در موضوع تروریسم، به کار بردن «افراطی‌گرایی» را برای کسانی که جذب گروه داعش می‌شوند نارسا می‌داند و در این باره می‌گوید: «این تصور که فرآیندی محکم و جدی به نام افراطی‌گری وجود دارد، اشتباه است. چیزی که شما می‌بینید این است که جوانانی باورهای افراطی را می‌پذیرند اما با فرآیند مشابهی که ممکن بود هر باوری را بپذیرند. این فرآیند معمولاً در گفت‌وگو با یک دوست شروع می‌شود» [۱۰]. آنچه زگمان بر آن تاکید می‌کند این است که برای فهمیدن خشونت‌های داعش نباید به دنبال ایده‌های

افراطی، که عمدتاً خود اعضای داعش طرح می‌کنند، رفت. هیچ فرایند محکمی برای جذب این افراد وجود ندارد؛ مسئله نه افراطی‌گری است و نه ایده‌ای دینی. داعش و تکنیک‌های جذب و استخدامش اساساً ربطی به ایده‌ها و باورهای افراطی نداشت، که اگر داشت، چرا این افراد جذب گروه‌هایی همچون القاعده نشده بودند. القاعده بر اجرای احکام دین اهتمام بیشتری دارد و تلاش می‌کند تا این نسبت را محکم نگه دارد. به عنوان مثال، القاعده مطابق دستورات دینی خود از رسانه‌ها به حد لزوم استفاده می‌کند و اگر برنامه‌ای هم دارد، سخنرانی مذهبی و تفسیر قرآن است. اما برای داعش، باورمندی و اجرای ایدئولوژی اهمیت مرکزی نداشت.

این داستان‌ها به ما می‌گویند که بنیاد محکمی برای پیوستن این جوانان و نوجوانان به گروهی تروریستی همچون داعش نباید پیدا کرد. این پیوستن معنای عمیقی ندارد و بیشتر به یارگیری‌هایی که در بازی‌های کامپیوتری انجام می‌شود شبیه است. بر این اساس تمام آنچه در تحلیل‌ها می‌آید که روند جذب شهروندان اروپایی برآمده از فشارهایی است که در جوامع غربی به مسلمانان می‌آید تا تحلیل‌های شبه‌کلامی که این خشونت‌ها را در خود اسلام جست‌وجو می‌کند و همچنین تحلیل‌هایی که فقر و وضع بد اقتصادی و آموزشی را عامل اصلی پیوستن به این گروه می‌داند همه کلیشه‌هایی است که واقعیت را خفه می‌کند.

این داستان‌ها در میان شهروندان غربی که به داعش پیوسته‌اند کم نیست. با دقت در این داستان‌ها متوجه می‌شویم که «هیچ چیز نامعمول و عجیبی در این داستان‌ها وجود ندارد» [۱۱].

آنچه در تحلیل‌ها می‌آید  
که روند جذب شهروندان  
اروپایی برآمده از فشارهایی  
است که در جوامع غربی  
به مسلمانان می‌آید تا  
تحلیل‌های شبه‌کلامی که این  
خشونت‌ها را در خود اسلام  
جست‌وجو می‌کند و همچنین  
تحلیل‌هایی که فقر و وضع  
بد اقتصادی و آموزشی را  
عامل اصلی پیوستن به این  
گروه می‌داند همه کلیشه‌هایی  
است که واقعیت را خفه  
می‌کند.





## گزینه های سیاستی

پس از توصیف مسئله، باید به بررسی سیاست هایی که در قبال کشورهای منطقه اتخاذ کردیم پردازیم. با درک این سیاست هاست که می توانیم نهایتاً راهبردهایی پیشنهاد دهیم. سیاست های فرهنگی ما در قبال کشورهای محور مقاومت، با توجه به مسئله تعلق، دو بعد اصلی داشته است: اول، سیاست های فرهنگی در نسبت با مردم و دوم، سیاست های فرهنگی در نسبت با ساختارهای سیاسی و فرهنگی. ما در بعد اول بسیار موفق بوده ایم و از بعد دوم غافل ماندیم.

سیاست های فرهنگی  
ما تا به امروز نقاط  
درخشانی داشته است. ما  
توانستیم با طرح گفتار  
سیاسی مقاومت، مردم  
منطقه را از وضع انفعال  
خارج کرده و در صحنه  
تحولات حاضر کنیم.

### نخست: سیاست های فرهنگی جمهوری اسلامی در نسبت با مردم

سیاست های فرهنگی ما تا به امروز نقاط درخشانی داشته است. ما توانستیم با طرح گفتار سیاسی مقاومت، مردم منطقه را از وضع انفعال خارج کرده و در صحنه تحولات حاضر کنیم. «حضور سازماندهی شده مردم در صحنه»، الگوی جمهوری اسلامی برای حل مسائل کشورهای منطقه است. وضع مردم منطقه تا قبل از حضور ایران دوگونه بوده است:

**الف. نادیده گرفته شدن توسط رژیم‌های عربی.** کشورهای عربی آنقدر در سیاست‌هاشان وابسته و یا ضعیفند که نمی‌توانند حضور مردم در صحنه را تحمل کنند. این حتی در مورد کشورهای محور مقاومت هم صادق است. کشورهای عراق و سوریه طرحی برای حضور مردم نداشتند و ساختار سیاسی‌شان این اجازه را نمی‌داد.

**ب. حضور همچون توده‌های بی‌شکل.** مردم منطقه اگر هم بخواهند حضوری داشته باشند از آنجاکه سازماندهی و هوشمندی سیاسی ندارند عموماً مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. خیزش‌های مردم معمولاً مصادره شده و انقلابیون سرخورده می‌شوند.

سیاست فرهنگی جمهوری اسلامی در منطقه، حضور سازماندهی‌شده مردم بود. مردم نباید همچون توده‌ای بی‌شکل در صحنه سیاست حاضر باشند. گروه‌های مردمی باید «تعلق تشکیلاتی» داشته باشند و در این تعلق «مسئله عینی» داشته باشند. گروه‌های بی‌تعلق که تمایلات گریز از مرکز دارند مورد توجه جمهوری اسلامی نبوده‌اند. جمهوری اسلامی گروه‌های مردم را با طرح گفتار سیاسی مقاومت، سازماندهی کرد و به آنها قدرت داد. حشدالشعبی در عراق و دفاع وطنی در سوریه طرح توانمند کردن مردم است. مردم باید قدرت شناخت و فهم از مسائل داشته باشند و به موقع عمل کنند. این گروه‌ها حتی بعد از پایان جنگ‌های جاری قطعاً در فردای کشورهاشان نقش‌آفرین خواهند بود. البته فکر کردن درباره تعلق سیاسی این گروه‌ها در آینده سیاسی کشورهاشان موضوعی است که جمهوری اسلامی کمتر به آن توجه کرده است. این گروه‌ها باید به چه خرد تشکیلاتی برسند که همچون نیرویی در کنار دولت‌هاشان باشند، نه اینکه آن‌ها را ضعیف و سست کنند.

مردم نباید همچون  
توده‌ای بی‌شکل در  
صحنه سیاست حاضر  
باشند. گروه‌های مردمی  
باید «تعلق تشکیلاتی»  
داشته باشند و در این  
تعلق «مسئله عینی»  
داشته باشند.

## دوم: سیاست‌های فرهنگی در نسبت با ساختارهای سیاسی و فرهنگی

اما جمهوری اسلامی به موازات توجهی که به مردم منطقه کرده است، کمتر به «ساختارهای فرهنگی و سیاسی» کشورهای محور مقاومت توجه کرده است. مسئله تعلق به ما می‌گوید که آینده منطقه برای کشورهایی است که ساخت درونی قوی داشته باشند. یعنی دولتی قوی و کارآمد و هم‌بسته با ملت. کشوری موفق است که دولت و ملتش برای هم باشند و به این معنا صاحب سرزمین باشد. سرزمین داشتن، زمین داشتن نیست، همان تعلق است که ملت را دولت‌مند می‌کند و برایش سرنوشت مشترک می‌آفریند. بر این اساس، باید متوجه باشیم که کشورهای جبهه مقاومت باید کشورهایی مستقل و قوی باشند، اگر قرار است جبهه مقاومت بماند و آینده منطقه را شکل دهد. این قدرت



عضوی که قوی نباشد،  
سربار است و صرفاً  
برای محور جبهه  
هزینه در بردارد. وقتی  
همه اعضای یک جبهه  
قدرتمند و صاحب  
ابتکار عمل باشند، آن  
جبهه قوی و ماندگار و  
موثر است.

تنها به واسطه طرحی از ساختار محقق می‌شود. همان‌طور که بالاتر هم اشاره شد، تعلق تنها یک احساس نیست، بلکه خود را در ساختار و صورت حکمرانی نشان می‌دهد. شاید بعضی گمان کنند که ما باید مرکز جبهه مقاومت باشیم و کشورهای دیگر همواره تحت نفوذ ایران؛ قدرت و استقلال این کشورها از نفوذ ایران می‌کاهد و جایگاه راهبردی ما را به خطر می‌اندازد؛ ما باید این کشورها را همواره وابسته به خود نگه داریم. این همان درکی است که روسیه شوروی داشت و در نیمه دوم قرن بیستم تجربه شد. پیمان ورشو پیمانی بود که قرار بود جبهه‌ای در برابر پیمان ناتو و کشورهای غربی به محوریت ایالات متحده باشد. در پیمان ورشو کشورها همه وابسته به روسیه شوروی بودند و بدون حمایت او قدرت سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی نداشتند. روسیه شوروی هم همین را می‌خواست و تصور می‌کرد با همین وابستگی است که می‌تواند اتحادیه جماهیر خود را حفظ کند و پیمان ورشو را پیمانی قدرتمند با استراتژی واحد نگه دارد. بنابراین به شدت با هرگونه استقلال‌خواهی این کشورها برخورد می‌کرد. همین مسئله باعث شد که کشورهای عضو ورشو عملاً از درون ضعیف باشند و در جبهه مشترک جز عضویت، ابتکار عمل و فعالیتی موثر نداشته باشند. همه فشار این جبهه برگرفته روسیه شوروی بود. در نهایت این اتحادیه نماند و این پیمان فروپاشید. عضوی که قوی نباشد، سربار است و صرفاً برای محور جبهه هزینه در بردارد. وقتی همه اعضای یک جبهه قدرتمند و صاحب ابتکار عمل باشند، آن جبهه قوی و ماندگار و موثر است. ما امروز با کشورهایی در جبهه مقاومت هم‌پیمانی که قدرتمند نیستند و از این جهت انواع حمایت‌ها را از ما می‌طلبند. مسئله تعلق، مسئله قدرتمند بودن از درون است. ما تا به امروز کمتر به این وجه توجه داشتیم و شاید گمان می‌کردیم در بحبوحه جنگ وقت این حرف‌ها نیست. اما باید بدانیم که ساختاری که در میانه جنگ پی‌ریزی شود آینده یک کشور را خواهد ساخت. سیاست‌های فرهنگی ما باید متوجه پی‌ریزی ساختار حکمرانی باشد و الا عاقل و باطل خواهد ماند.



## نتیجه‌گیری

قبل از آنکه به ارائه راهبرد پردازیم لازم است تاکید کنیم که سیاست‌های فرهنگی تنها زمانی می‌توانند به برپا شدن یک ملت و یک کشور، آن‌طور که پیش از این توضیح داده شد، کمک کنند که ذیل روندهای سیاسی قرار گرفته باشند. ویژگی فرهنگی یک ملت ذیل ساخت سیاسی آن معنا پیدا می‌کند و می‌تواند به همبستگی و اتفاق ملی برسد. بدون دولت، فرهنگ امری طبیعی و پراکنده است که نه قدرتی می‌زاید و نه ساختی و نه آینده‌ای.

و بر تلاش می‌کند تا به عوامل مختلف که ممکن است در طرح ملت اساسی قلمداد شوند اشاره کند و با مثال‌هایی نشان دهد که چگونه «کیفیت‌های عینی مشترک» یا همان ویژگی‌های فرهنگی همچون زبان و خون و نژاد نمی‌توانند یک ملت را تشکیل دهند [۱۲]. مردم، دولت و حاکمیتی برآمده از خودشان می‌خواهند تا آن‌ها را به بیان درآورد و اعلام کند. سیاست، مردم را اعلام می‌کند و به زندگی‌شان، به آن نحو که باهم جمع شده‌اند و واجد ویژگی‌های فرهنگی هستند، رسمیت می‌بخشد؛ سیاست آن‌ها را آماده می‌کند تا مطالبه کنند و بتوانند پیرامون خود را بررسی کنند. در یک کلام موجودیت

ویژگی‌های فرهنگی  
همچون زبان و خون  
و نژاد نمی‌توانند يك  
ملت را تشکیل دهند.  
مردم، دولت و حاکمیتی  
برآمده از خودشان  
می‌خواهند تا آن‌ها را  
به بیان درآورد و اعلام  
کند.

مردم به سیاست است. وبر می نویسد: «اگر در پس واژه مبهم ملت هدف مشترکی وجود داشته باشد، آن هدف ظاهراً در عرصه سیاست جای می گیرد» [۱۳]. بنابراین پرداختن به سیاست های فرهنگی نمی تواند بدون در نظر گرفتن ساخت سیاسی باشد. ما هم در اینجا با توجه به همین نکته مهم و اساسی، که گاهی مورد غفلت سیاستگذاران ما قرار می گیرد، راهبردهایی را طرح می کنیم.

بر اساس آنچه گفته شد، با توجه به واقعیت های میدان منطقه، ما باید بر چند موضوع توجه ویژه داشته باشیم. نخست، مراقب حمایت های خود از گروه ها و جمعیت های مختلفی، که به واسطه ضعف قدرت مرکزی، تشکیل شده و عملاً صحنه گردانند باشیم. دوم، به روندها و ساختارهای کشورهای بحران زده توجه کنیم و توجه دهیم. سوم، طرحی از گفتار سیاسی برای این کشورها داشته باشیم، چراکه یک سرزمین صرفاً با گفتار سیاسی سرزمین می شود. سیاست های فرهنگی ما اگر بدون توجه به این توصیه های سیاستی باشد، راه خود را در منطقه باز نخواهد کرد.

تلاش ما باید این باشد  
که نیروهای در صحنه  
را جهت دهی کنیم و  
اجازه ندهیم ساختاری  
فراسرزمینی پیدا کنند.  
اهداف ممکن است  
فرا تر از مرزها باشد اما  
تشکیلات باید متوجه  
صحنه انضمامی سیاست و  
فرهنگ باشد.

### الف: حمایت و تقویت «گروه های سرزمینی»

طرح تعلق به ما می گوید که حمایت از گروه ها و تشکلهایی که تعلق سرزمینی ندارند، حمایت از گروه هایی است که در نهایت به بحران منطقه دامن خواهند زد و حتی در میان مدت حامیان خود را هم گرفتار می کنند. در منطقه ای که هر کشوری تلاش می کند تا با تجهیز گروهی، وضع قدرتمندتری به لحاظ سیاسی برای خود بسازد، این نگرانی وجود دارد که ما نیز به صرف موضع مقابله جویانه یک گروه در برابر دشمن منطقه ای مان، چنین کنیم. این راهبرد، به واسطه بصیرتی که از طرح بحران تعلق به دست آورده است، ما را نسبت به جهت حمایت های منطقه ای مان هوشیار می کند. از طرفی به ما می گوید که با چه کسانی باید هم پیمان شویم و چه گروه هایی را مورد حمایت قرار دهیم و از طرف دیگر، چگونه باید از آنها حمایت کنیم و تقویت شان نماییم. برای همین منظور، ما در این راهبرد با طرح «گروه های سرزمینی» تلاش می کنیم تا این مسیر را باز کنیم. آن چه ما این جا «گروه سرزمینی» نامیدیم، به گروهی اطلاق می شود که تعلق به سرزمینش دارد و اقتضائات این تعلق را در سطح جذب نیرو، اهداف و سازوکارهای عمل رعایت می کند. تلاش ما باید این باشد که نیروهای در صحنه را جهت دهی کنیم و اجازه ندهیم ساختاری فراسرزمینی پیدا کنند. اهداف ممکن است فرا تر از مرزها باشد اما تشکیلات باید متوجه صحنه انضمامی سیاست و فرهنگ باشد. گروهی که بی توجه

به تنظیمات سیاسی سرزمینش، برنامه‌ریزی می‌کند، گروهی مورد اعتماد نیست. تقویت گروه‌های سرزمینی دو نتیجه مهم در پی خواهد داشت: اولاً، ساخت درونی کشورهای عضو جبهه مقاومت را قوی می‌کند و آینده مستقل‌شان را تضمین می‌نماید. ثانیاً، معنای مبارزه و مقاومت در منطقه را به نحو «سرزمینی» طرح می‌کند و به این شکل، مرزی میان ایده ما از مقاومت و ایده تکفیری‌ها از مبارزه می‌کشد.

## ب: باز کردن مسیر تنظیم سازوکارهای سیاسی پایدار در کشورهای بحران زده

بحران تعلق، وقتی تشدید می‌شود و مجال برای گسترش پیدا می‌کند که سازوکارهای سیاسی کشورها دچار اختلال شده باشد. بزرگ‌ترین مسئله کشورهای سوریه و عراق، نداشتن «سازوکارهای سیاسی پایدار» است. بدون این سازوکارها هیچ کار فرهنگی معنا نخواهد داشت. ما بیش از اینکه سیاست‌هایی فرهنگی تولید کنیم و به دنبال ترویج آن‌ها باشیم باید به ساختارهای حکمرانی این کشورها بیندیشیم. شیوه حکمرانی باید بار فرهنگ را بکشد. منظور ما از «سازوکارهای سیاسی پایدار»، تنظیمات سیاسی است که صورتی اداری و نهادی پیدا کرده و مبتنی بر شرایط سیاست‌ورزی وضع شده است. این تعریف شامل چند بخش مهم می‌شود. اولاً، اینکه می‌گوییم تنظیمات سیاسی که صورتی اداری و نهادی پیدا کرده، یعنی تبدیل به دستورکارهایی نهادمند شده است که می‌تواند کشور را به لحاظ سیاسی اداره کند. اداره کردن یک کشور نیاز به تنظیماتی سیاسی دارد که این تنظیمات امور را روال‌مند کرده و همه چیز را سر جایش قرار می‌دهد. ثانیاً، اینکه می‌گوییم تنظیمات سیاسی باید مبتنی بر شرایط سیاست‌ورزی باشد، از آنجاست که این شرایط در هر کشوری متفاوت است. مثلاً در کشوری همچون عراق که سه گروه تمایز یافته از هم وجود دارند، باید تنظیمات سیاسی و اداری محلی‌تر و غیرمتمرکز باشد اما در کشور سوریه از آنجاکه این گروه‌ها هنوز مشخصاً متمایز نشده‌اند، شاید روال سیاسی باید به گونه‌ای دیگر رقم بخورد. فهم همه اینها تحقیق می‌خواهد و باید با تاکید ما و اقدام دولت مدنظر انجام گیرد. در واقع، همان‌طور که در عنوان راهبرد هم آمده است، ما باید این مسیر را باز کنیم و بر اهمیت آن تاکید نماییم، این دولت‌های منطقه هستند که باید این مسیر را طی کنند و در این مسیر به فهمی از سیاست و کشورداری برسند.

امروز جنگ در منطقه فرسایشی شده است و این فرصت به وجود آمده که فکر درباره آینده این کشورها شروع شود. آینده در هر صورت محقق می‌شود، اما این سیاست‌مداران هستند که باید آن را به فهم آورند و برایش از همین امروز تدبیر کنند. امروز کمتر

امروز جنگ در منطقه فرسایشی شده است و این فرصت به وجود آمده که فکر درباره آینده این کشورها شروع شود. آینده در هر صورت محقق می‌شود، اما این سیاست‌مداران هستند که باید آن را به فهم آورند و برایش از همین امروز تدبیر کنند.

سیاست‌مداری را در این کشورها می‌بینیم که چنین توجهی به سیاست و آینده داشته باشد. ما باید نسبت به این غفلت هشدار دهیم و آنها را متوجه این ضرورت کنیم. باید در اتاق‌های فکر و تصمیم‌گیری این کشورها، بر ایجاد روند و داشتن برنامه برای اداره امور تاکید گردد و راهی برای مشارکت سیاسی باز شود.

### ج: طرحی از گفتار سیاسی برای کشورهای بحران‌زده

کشورها صرفاً با گفتار سیاسی تشکیل می‌شوند. این شاید مهم‌ترین و موثرترین راهبردی باشد که ما باید در قبال کشورهای محور مقاومت در پیش گیریم. گفتار سیاسی، مرز یک کشور و یک ملت را روشن می‌کند و اجازه می‌دهد که آنها در درون خود انسجام و همبستگی داشته باشند و بتوانند واجد سرنوشتی مشترک شوند. اگر گفتار یک ملت، که همواره سیاسی است، مخدوش شود، مرزهای کشور به خطر می‌افتد و معنای ملت بودنش سست می‌شود. همین گفتار است که دوستان و دشمنان یک کشور را معلوم می‌کند و آنها را در وضعی نسبت به دیگر کشورها قرار می‌دهد.

تنظیمات سیاسی و فرهنگی و حتی اقتصادی که همه ذیل مسئله تعلق قابل طرح و پیگیری‌اند، وقتی معنی دارند که يك ملت، يك ملت شده باشد.

راهبردهایی که در بالا آمد، همه مشروط به این راهبردند. یعنی تنظیمات سیاسی و فرهنگی و حتی اقتصادی که همه ذیل مسئله تعلق قابل طرح و پیگیری‌اند، وقتی معنی دارند که يك ملت، يك ملت شده باشد. نکته مهم دیگر در همین راستا این است که اگر گفتار سیاسی مورد توجه نباشد، هیچ بعید نیست که این کشورها به محض آنکه به آرامش و سکونی دست پیدا کنند به جانب غرب متمایل شوند. یعنی همه آن تنظیمات سیاسی و اداری راهی برای نزدیکی این کشورها به غرب می‌شود. تاکید بر «مقاومت»، به عنوان يك گفتار سیاسی زنده و موثر، در ملت شدن این کشورهای بحران‌زده، در تعلق یافتگی‌شان و هم‌چنین در برانگیخته شدن‌شان به سوی کشوری قدرتمند مهم و ضروری است. این کشورها باید همچون کشوری حاضر در «جبهه مقاومت» خود را بشناسند و به سازوکار سیاسی برسند. ما باید طرحی برای آینده جبهه مقاومت داشته باشیم و این طرح صرفاً به واسطه فهم ما از اوضاع منطقه و جهان، که اشاراتی به آن در این نوشتار شد، فراهم می‌آید. این طرح باید به شیوه‌ای تازه و روزآمد گفتار سیاسی مقاومت را پیگیری کند. اگر این گفتار مطابق با وضعی که امروز درآئیم، تازه نشود، قدرتش را از دست داده و تبدیل به هیاهو و فریادهای توخالی می‌شود.

## پی‌نوشت‌ها و منابع

۱. برای مطالعه بیشتر در رابطه با بحران فقر و محرومیت در سوریه مراجعه کنید به، علی کریمی، رضا گرشاسبی، ماهیت سیاسی جریان‌های تکفیری در سوریه، فصلنامه مطالعات ملی، ۹۳، ۱۳۹۴، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲. والترسی اپللو، استفان جی روستو، ملت - دولت و نظام جهانی، ترجمه: پرویز دلیرپور، کویر، تهران: ۱۳۸۹، ص ۳۷۴.

۳. همان، ص ۳۵۵.

۴. همان، ص ۳۶۳.

۵. همان، ص ۳۶۸.

۶. همان، ص ۲۸۳.

7. Archik, Kristin & Others, European Fighters in Syria and Iraq: Assessment, Responses, and Issues for the United States, Congressional Research Service, 2015.

8. [www.icsr.info/01/2015/foreign-fighter-total-syriairaq-now-exceeds-20000-surpasses-afghanistan-conflict1980-s](http://www.icsr.info/01/2015/foreign-fighter-total-syriairaq-now-exceeds-20000-surpasses-afghanistan-conflict1980-s).

9. Briggs Rachel, Tayana Silverman, Western Foreign Fighters, Institute for Strategic Dialogue, 2014, p. 10.

10. Kenan Malik, A search for identity draws jihadis to the horrors of Isis, Available at [www.theguardian.com](http://www.theguardian.com): 2015.

11. Ibid.

۱۲. ماکس وبر، دین، قدرت، جامعه، ترجمه: احمد تدین، انتشارت هرمس، تهران: ۱۳۹۲، ص ۱۹۸.

۱۳. همان، ص ۲۰۲.







کشورها صرفاً با گفتار سیاسی تشکیل می‌شوند. این شاید مهم‌ترین و موثرترین راهبردی باشد که ما باید در قبال کشورهای محور مقاومت در پیش گیریم. گفتار سیاسی، مرز یک کشور و یک ملت را روشن می‌کند و اجازه می‌دهد که آنها در درون خود انسجام و همبستگی داشته باشند و بتوانند واجد سرنوشتی مشترک شوند. اگر گفتار یک ملت، که همواره سیاسی است، مخدوش شود، مرزهای کشور به خطر می‌افتد و معنای ملت‌بودنش سست می‌شود. همین گفتار است که دوستان و دشمنان یک کشور را معلوم می‌کند و آنها را در وضعی نسبت به دیگر کشورها قرار می‌دهد.



# گزارش نهاد

نشانی: تهران خیابان فرجام، خیابان طاهرخانی، پلاک ۱۰۰، واحد ۸